

برساخت هویت ملی ایران بر مبنای نژاد در دوران جنگ جهانی اول

رضا بیگدلو، استادیار تاریخ پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی

چکیده:

هویت از مهم‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است. برخلاف نگاه ذات‌گرا به هویت، هویت‌ها در حال تحول و دگرگونی هستند. مؤلفه‌های اساسی هویت در طی زمان و تحت تأثیر برخی حوادث و اندیشه‌ها دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند. نژاد آریایی به‌عنوان یک مؤلفه هویت‌بخش از سال‌های جنگ جهانی اول به بعد، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت‌بخش اضافه گردید. این مقاله دلایل و چگونگی برساخت هویت ایرانی بر اساس مؤلفه نژاد را با استفاده از روش تاریخی-تحلیلی و با اتکا به نظریه برساخت‌گرایی مورد بررسی قرار داده و به دنبال پاسخ به این سؤال است که حوادث و پیامدهای جنگ جهانی اول چه تأثیری بر هویت نژادی ایرانیان داشته است؟ یافته‌های پژوهش بر آن است که دوران جنگ جهانی اول به خاطر گسترش ارتباطات فکری و فرهنگی ایرانیان با اندیشه‌های جدید و نیز حوادث سیاسی و اجتماعی خاصی که برای کشور پدید آمد، زمینه برای پذیرش نژاد آریایی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی فراهم گردید.

واژگان کلیدی: هویت، نژاد آریا، ایران، جنگ جهانی اول، آلمان.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۴/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۶

E-mail: bigdelor@gmail.com

مقدمه

فرانکلین لوفان بومر در تحلیل چرایی و چگونگی تحول در اندیشه‌ها و مفاهیم پذیرفته شده سیاسی و اجتماعی جوامع بیان می‌کند که این دگرگونی‌ها بر حسب هیچ عامل یگانه‌ای قابل تبیین نیست. رخدادهای سیاسی، اجتماعی و نظامی محیطی، تغییراتی در چشم‌انداز فکری انسان و اجتماع پدید می‌آورد، اما به همان سان در این باره نیز تردیدی نیست که اندیشه‌ها بر رخدادها تأثیر می‌گذارند (بومر، ۱۳۸۰: ۳۶). هویت‌ها یکی از مفاهیم اجتماعی و سیاسی هستند که تحت تأثیر برخی اندیشه‌ها و یا حوادث سیاسی و اجتماعی دچار تحول و دگرگونی می‌شوند. در طی حوادث و پیامدهای جنگ جهانی اول در ایران، هویت ایرانی، یک دگرگونی عمده به لحاظ ارکان و مؤلفه‌های اساسی و کارکرد را تجربه کرد. این جنگ به لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی نظامی تقریباً همه مناطق و آحاد اجتماعی ایرانیان را تحت تأثیر خود قرار داد. در طول جنگ تمامیت ایران به اشغال کشورهای متخاصم درآمد و قسمت‌های مختلف کشور شاهد درگیری و نزاع دول عثمانی، روسیه و انگلستان بود. قحطی قسمت‌های زیادی از کشور را دربرگرفته بود و یکپارچگی سرزمینیو تمامیت ارضی آن به‌صورت جدی در معرض تهدید قرار گرفت. اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های جدیدی ایرانیان را تحت‌تأثیر قرار دادند. در این شرایط سیاسی و اجتماعی تکاپوگران سیاسی و اجتماعی ایران، تحت تأثیر و در واکنش به آن‌ها اقداماتی انجام دادند. یکی از مهم‌ترین اقدامات فعالان اجتماعی و سیاسی، تلاش برای حفظ ارکان سیاسی و اجتماعی و بازتعریف هویت جدید بود. روشنفکران ایرانی در این برهه تکاپوهای فراوانی در راستای حفظ، تحکیم و تقویت هویت ایرانی انجام دادند. یکی از مؤلفه‌هایی که در این شرایط سیاسی و اجتماعی بر هویت ایرانی افزوده شد، مؤلفه نژادی در هویت ایرانی بود. این پژوهش درصدد است این مسئله را مورد بررسی قرار دهد که هویت ایرانی‌دوراندچار چه دگردیسی شد و چگونه نژاد به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی هویت‌ساز درآمد. فرضیه مقاله بر آن است که در این دوران با توجه به شرایط روحی و روانی ایرانیان به خاطر شکست از روسیه و انگلیس و اشغال ایران توسط آنها، تمایلات تجزیه‌طلبانه عثمانی‌ها و مسائل و مشکلات متعدد، هویت ایرانی بر مبنای نژاد آریایی و پیوند با اروپاییان تحت تأثیر نظریات نژادی رایج در اروپا مطرح شد و در دهه‌های بعد به‌ویژه در دولت پهلوی به یکی از عناصر اصلی هویت ایرانی تبدیل شد.

ادبیات تحقیق

آثار چندی به صورت عمومی به موضوع هویت ایرانی در خلال جنگ جهانی اول پرداخته‌اند. یکی از این آثار ارزشمند کتاب «ایرانیت، ملیت و قومیت» اثر اصغر شیرازی است. این کتاب که مسئله هویت ایرانی در عصر جدید را مورد بررسی قرار داده به تأثیرات جنگ جهانی هم البته به صورت کلی اشاره کرده است. کتاب «ایران و جنگ جهانی اول» به همت تورج اتابکی گردآوری شده و در آن مقاله‌ای در ربط با موضوع مقاله با عنوان «پان‌ترکیسم و ملی‌گرایی ایرانی» به واکنش ملیون ایرانی به تهدیدات هویتی پان‌ترکیسم اشاره رفته است. مصطفی وزیری کتاب «Iran as imagined nation» را بر این فرض که هویت ایرانی یک مقوله کاملاً جدید است-که البته پذیرفتنی نمی‌نماید- در این کتاب به چگونگی پذیرش نژاد به عنوان یک مؤلفه اشاره شده است. رضا ضیاء ابراهیمی هم در مقاله خود با عنوان «self-orientalization and dislocation» به جایگاه نژاد در هویت‌سازی ایرانیان پرداخته است. این مقاله با نگاهی نو به زمینه‌ها و چگونگی عمومیت یافتن این مفهوم در بین تحصیل‌کردگان ایرانی در دوران جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن می‌پردازد.

مبانی نظری

در قرن نوزده در اروپا و به تدریج در قرن بیستم در سایر نقاط جهان ساختار سیاسی جدیدی بر اساس اندیشه ناسیونالیسم پدیدار گردید. با پیدایش دولت-ملت‌ها، ساخت‌های سیاسی قبل و هویت‌های جمعی ناشی از آنها با بحران روبه‌رو شده و موجب شکل‌گیری مفهوم جدیدی از هویت جمعی، تحت عنوان هویت ملی شد. از اینجا بود که هویت ملی به عنوان مبحثی فرهنگی-اجتماعی، با نگرش آگاهانه در سطح وسیعی گسترش یافت.

در تحلیل ماهیت و چگونگی پیدایش هویت‌های ملی رویکردهای متعددی وجود دارد. ازلی‌انگاران ملت را پدیداری تاریخی می‌دانند. این دیدگاه، هویت‌ها را پدیده‌هایی ثابت و ذاتی می‌انگارند که ملت‌ها دارای آنها هستند و باید با پژوهش و مطالعه آنها را کشف و شناسایی کرد (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۸۶). دیدگاه دوم از آن پست‌مدرن‌هاست که هویت‌ها را همواره ناخالص، مرکب، آمیخته، ناتمام، سیال، گذرا و در حال بازسازی می‌داند که به وسیله آنچه «دیگری» تصور می‌شود، تعیین و تشخیص می‌یابد. از این منظر هویت یک گروه یا ملت، نه یک جوهر ثابت و قطعی است و نه از یک ساختار قطعی برخوردار است. هویت به مثابه چیزی که همواره ساخته می‌شود و می‌تواند به صورت انتقادی بازسازی شود، مورد

توجه است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۳). یکی از مهم‌ترین رویکردها در باب هویت برساخت‌گرایی است. بر این اساس، خاستگاه و منبع هویت اجتماعی، مکان و جایی استعلایی نیست، بلکه حاصل شرایط و کنش‌های انسان‌هاست. بر اساس این رهیافت معنا، خاصیت ذاتی واژه‌ها و اشیاء نیست، بلکه همیشه نتیجه توافق و عدم توافق است؛ بنابراین می‌تواند موضوع قرارداد باشد. پس هویت نیز چیزی طبیعی و از پیش موجود نیست، بلکه همیشه باید ساخته شود و انسان‌ها باید همواره چیزها و اشخاص را طبقه‌بندی کنند. برساخت‌گرایی اجتماعی دارای موضعی انتقادی نسبت به شیوه بدیهی انگاشتن درک و فهم جهان است و شیوه دانش متعارف مبتنی بر مشاهده عینی را به چالش می‌کشد و بر این نکته تأکید دارد که دانش و مفاهیم اجتماعی دارای خصیصه تاریخی و فرهنگی است. همچنین رویکردهای زبانی برای برساخت‌گرایان از اهمیت خاصی برخوردار است (بر، ۱۳۹۵: ۲۶۶). باوجود برساخته بودن هویت، باید این مهم را مدنظر قرار داشت که هرچند هویت‌ها برساخته می‌شوند، با این حال این برسازگی، با اتنا به منابع و مصالحی است که سنت، فرهنگ و تاریخ یک جامعه در اختیار کارگزاران قرار می‌دهد؛ بنابراین معمولاً گسست بنیادین بین هویت ملی موجود ملت‌ها با هویت گذشته آن‌ها وجود ندارد. این امر در مورد ملت‌هایی چون ایران که جزو ملل تاریخی هستند، بیشتر صادق است.

جنگ جهانی اول و گرایش ایرانیان به آلمان

دخالت‌های روسیه و انگلستان از عوامل اساسی در به ثمر نشستن اهداف انقلاب مشروطه بود. اقدامات و کارشکنی‌های روس و انگلیس بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد. نیروهای نظامی روس در دوران استبداد صغیر و قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان، به بهانه حمایت از اتباع روس‌مناطق شمالی ایران را اشغال و از طریق پادگان‌های خود عملاً کنترل این مناطق را در دست خود گرفتند (بهار، ۱۳۷۹: ۱۵/۱). انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان به منظور رسیدن به تفاهم و رفع اختلافات دامن‌دار بین دو ابرقدرت آن روز و مقابله با قدرت نوظهور آلمان بود که منافع هر دو آن‌ها را تهدید می‌کرد. بر اساس این قرارداد ایران به سه منطقه نفوذ بریتانیا، منطقه زیر نفوذ روسیه و بی‌طرف تقسیم شد (کارلوترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۴۹). ایرانیان از چندوچون این قرارداد درحالی که هنوز به‌طور رسمی منتشر نشده بود، آگاه شدند و موجی از اعتراض، مخالفت و انزجار از سوی احزاب، گروه‌ها و روزنامه‌ها علیه آن پدید آمد (یزدانی، ۱۳۹۱: ۲۳۴). این قرارداد و حمایت انگلستان از سیاست‌های تجاوزکارانه روسیه، باعث گسترش نفرت مردم ایران از انگلستان شد؛ زیرا این قرارداد نه تنها نهضت آزادی‌خواهی ایرانیان را

تهدید می‌کرد، بلکه موجودیت و استقلال ایران را نیز در معرض خطر قرار می‌داد (کاتم، ۱۳۷۸: ۲۰۱). با آغاز جنگ جهانی اول، دو دولت پیمانی سری در سال ۱۹۱۵ با هم بستند که در واقع تکمیل‌کننده قرارداد ۱۹۰۷ بود (کدی، ۱۳۷۵: ۱۴۶). مضمون اصلی قرارداد سری آن بود که روسیه صفحات شمالی را به خاک خود ضمیمه کند و در عوض بریتانیا اداره جنوب ایران را مسقیماً به دست گیرد (فوران، ۱۳۷۸: ۲۹۷). این معاهدات تأثیر بسیار زیادی در ایجاد احساسات ضد روسی و انگلیسی و در عوض طرفداری از آلمان داشت. به‌طور کلی این قرارداد نقطه عطف مهمی در سیر ناسیونالیسم ایران است. به قول کاتم ریشه‌های تمامی جنبه‌های ضدغربی ناسیونالیسم ایران در نیمه قرن بیستم تا حد زیادی از خارقه این قرارداد تغذیه می‌شوند (کاتم، ۱۳۸۵: ۲۰۳).

جنگ جهانی اول مهم‌ترین رویداد سیاسی و نظامی تاریخ جهان تا آن روزگار بود. هنوز چند ماهی از به تخت نشستن احمدشاه قاجار در سال ۱۲۹۳ ش. نگذشته بود که شعله‌های جنگ جهانی اول زبانه کشید و نه تنها اروپا، بلکه آسیا نیز به میدان جنگ دول متخاصم تبدیل شد. ایران در اول نوامبر ۱۹۱۴/دهم آبان ۱۲۹۳ ش. اعلام بی‌طرفی کرد. با این حال صفحاتی از خاک ایران شاهد حضور و جنگ نیروهای متفقین و دول محور گردید (کسروی، ۱۳۸۷: ۵۸۹)؛ زیرا دولت مرکزی بنا به دلایل متعدد از جمله ضعف بنیه اقتصادی و نبود ارتش و نیز حضور نیروهای نظامی روس و انگلیس بسیار ضعیف و به روایتی «حکومت مرکزی در خارج از پایتخت وجود نداشت» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۹۳). مهم‌ترین تأثیر جنگ جهانی اول را می‌توان در سیاسی شدن فزاینده جامعه ایرانیه و ویژه‌افسران ژاندارمری و تعامل آن‌ها با گروه‌های ملی‌گرا و به‌ویژه دموکرات‌ها در سپهر سیاست ایران آن روز برآورد کرد (آتابکی، ۱۳۸۷: ۸۰). فضای عمومی جامعه هم به‌شدت دچار هیجانات سیاسی شده بود. به‌جز دو روزنامه رعد و عصر جدید که هوادار متفقین بودند، بقیه روزنامه‌ها و نشریات که از اقدامات روسیه و همکاری انگلستان با روسیه در تجاوزگری‌ها ناراضی بودند، طرفدار آلمان و تا حدودی عثمانی شدند. در این زمان اکثریت افراد و احزاب و گروه‌ها از همان آغاز جنگ جهانی اول دل به هوای متحدین بستند و به قول بهار این احساسات به یک‌باره عمومی شد (بهار، ۱۳۷۹: ۱۵/۱). مجلس سوم که تازه توسط شاه افتتاح شده بود، با اکثریت افراد دموکرات با سران ژاندارمری هم‌پیمان شده و با ارتباطاتی که با حلقه برلن به ریاست سیدحسن تقی‌زاده برقرار کرده بودند، به‌شدت علیه روس و انگلیس فعالیت می‌کردند. آن‌ها ارتباطات خود را با سفارتخانه‌های متحدین بیشتر کردند و مجموع این اقدامات که باعث نگرانی روسیه و انگلیس را فراهم می‌ساخت، موجب گردید که سپاهیان روسیه به طرف تهران حرکت کردند (بهار، ۱۳۷۹: ۱۷/۱) و به دنبال آن مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا به همراهی میلیون و دموکرات‌ها کمیته‌ای به نام «کمیته دفاع

ملی» تشکیل داده و حتی گفتگو از بستن پیمانی با دولت آلمان و بردن پایتخت به اصفهان و آغاز کردن جنگ با روس‌ها می‌کردند (کسروی، ۱۳۷۸: ۶۳۸). هرچند در لحظات آخر احمدشاه از مهاجرت به سوی اصفهان منصرف شد، اما دمکرات‌ها و ملیون با همراهی ژاندارم‌ها به طرف قم، اصفهان و سپس کرمانشاه رفتند. هر چند در نهایت «دولت مقاومت ملی» دچار شکست شد و اکثر افراد آن‌ها پراکنده شدند (بهار، ۱۳۷۹: ۲۲/۱).

در این سال‌ها بسیاری از سیاستمداران ایرانی چون مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مخبرالسلطنه و دیگران با مطرح کردن آلمان، کوشش می‌کردند در برابر نفوذ مقتدرانه روسیه و انگلستان تعادلی به وجود بیاورند و در عین حال کشور خود را در مقابل اهداف توسعه‌طلبانه عثمانی‌ها محافظت نمایند (باست، ۱۳۷۷: ۲۹). استراتژی جنگی آلمان در شرق ایجاد جبهه‌ای بود که بتواند از پشتسر نیروهای متفقین را مورد تهدید قرار داده و منافع و مواضع حساس روسیه و انگلیس را مورد حمله قرار دهد. بدین منظور آن‌ها در نظر داشتند، هند و افغانستان را به منظور برانگیختن شورش در هند علیه حاکمیت انگلستان با خود همگام سازند (اتحادیه، ۱۳۸۷: ۲۳). بر این اساس هیئتی تشکیل شد تا از طریق ایران به افغانستان اعزام شوند. هدف این بود که با همکاری عشایر و عوامل طرفدار آلمان چون ژاندارم‌ها و با توسل به فتوای جهاد علمای شیعه و سنی علیه منافع انگلیس وارد عمل شوند. پورداوود که در جمع ایرانیان برلن نشین بود، در این باره سرود:

از دهل جنگ تا که غلغله برخاست
ملت دارا و اردشیر و فریدون
ایران آلمان گزید در صف میدان
می‌دهد دست خویش جز به دلیران

(مصطفوی، ۱۳۷۲: ۷۱).

مهم‌ترین هدف این هیئت، ضربه به تأسیسات نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس در مسجدسلیمان و آبادان، همچنین منافع تجاری و بازرگانی، خطوط تلگراف هند و اروپا و کنسولگری‌های انگلیس در شهرهای مختلف بود. این هیئت که تعداد آن‌ها به دویست نفر می‌رسید، مجهز به بی‌سیم، مهمات و جزوه‌های تبلیغاتی و مقادیری پول بودند. هیئت به فرماندهی کاپیتان فریتز کلاین و افراد برجسته‌ای چون ویلهلم واسموس - معروف به لورنس آلمان و کنسول سابق آلمان در بوشهر - اسکار نیدرمایر و پروفیسور اریش سوگمایر - شرق‌شناس معروف - حضور داشتند (باست، ۱۳۷۷: ۲۸). آن‌ها در ایران زمینه بسیار مناسبی برای تبلیغات و اقدام علیه انگلستان یافتند. اعضای هیئت آلمانی و طرفداران ایرانی‌شان چنان تبلیغ کردند که آلمان یگانه دوست اسلام است و قیصر آلمان به اسلام مشرف شده و حتی مدعی شدند که اصولاً نژاد آلمان یک شاخه از نژاد ایانی است که اصلش کرمان بوده و دلیلشان هم تشابه

محسوس بین تلفظ کرمان و ژرمان بوده است (لنزوسکی، ۱۳۵۳: ۱۷۰). گرایش ایرانیان به آلمان در این سال‌ها به حدی بود که گروهی از ایرانیان که طرفدار سیاست‌های آلمان بودند و از آنها هواداری می‌کردند به آلمانوفیل‌ها شهرت پیدا کردند. واسموس که مدت مدیدی در مناطق جنوبی ایران حضور داشت و به زبان فارسی و فرهنگ و آداب‌ورسوم این مناطق کاملاً آشنا بود. نفوذ زیادی در بین شخصیت‌ها و به‌ویژه سران عشایر این مناطق داشت و در تحریک آن‌ها علیه انگلستان نقش بسزایی داشت. به طوری که فعالیت‌های واسموس و ارتباط وی با مخبرالسلطنه والی فارس و ژاندارمری موجبات نگرانی جدی انگلیسی‌ها را فراهم ساخته بود (ماپرلی، ۱۳۶۹: ۸۸). در شیراز واسموس با مخبرالسلطنه هدایت روابط صمیمانه‌ای برقرار کردند و طرفداران و عوامل انگلستان چون قوام‌الملک توسط اهالی شهر و ژاندارم‌ها مورد تعرض واقع گردیدند (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۹۰). ساختمان کنسولگری انگلیس توسط ژاندارم‌ها محاصره شد، سیم‌های تلگراف آن بریده شد و به‌ناچار کنسول انگلیس اوکانر و همراهانش تسلیم شدند (رایت، ۱۳۸۵: ۲۳۷). انگلیسی‌های شیراز از جمله اوکانر کنسول انگلیس دستگیر شده و آن‌ها به نزد واسموس در اهرم فرستاده شدند. به دنبال این احساسات و فعالیت‌های ضدانگلیسی در مناطق جنوبی، انگلستان برای حفظ منافع خود، دست به تشکیل پلیس جنوب زد (رایت، ۱۳۸۵: ۲۴۲). حضور افسران سوئدی در سطح فرماندهی و مستشاری ژاندارمری در گرایش سیاسی و اجتماعی آن‌ها مخصوصاً در گرایش به آلمان‌ها تأثیرگذار بود. تقریباً تمامی افسران سوئدی طرفدار آلمان و ضد روسیه بودند. در وهله نخست این ضدیت با روسیه ناشی از ترس و نفرت سنتی مردم سوئد نسبت به روسیه بود. در وهله دوم ناشی از این مسئله بود که اکثر افسران سوئدی دوران آموزش خود را در آلمان گذرانده بودند. هم‌چنین افسران سوئدی نسبت به نظام مشروطه ایران احساس هم‌دلی داشتند (ward, 2009: 107). بنا به اظهار اوکانر کنسول انگلستان در شیراز، افسران سوئدی بدون استثنا، طرفدار آلمان و ضد روسیه بودند (اوکانر، ۱۳۷۶: ۹۴). در این باره ادعا می‌شود که آلمانی‌ها در سال ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ق. با اکثریت افسران سوئدی شاغل در ایران به صورت محرمانه به توافق رسیدند. به طوری که بر اساس این توافق افسران سوئدی به صورت مخفیانه به عضویت ارتش آلمان درمی‌آمدند تا با واحدهای تحت فرماندهی خود هسته مرکزی ارتش آینده ایران را به وجود آورند (باست، ۱۳۷۷: ۳۱).

نژادگرایی

سده‌های هیجده و نوزده، شاهد سربرآوردن نظریه‌های نژادی بود. این نظریات تحت تأثیر تکامل‌گرایی داروین، عقیده داشت که انسان در حکم موجودی طبیعی به نژادهای گوناگونی تقسیم شده

که هر یک با محیط جغرافیایی خود ارتباط تنگاتنگ دارد؛ زیرا خصوصیات اصلی جسمانی و ذهنی‌اش را آن محیط شکل می‌دهد. با این حال هر نژادی که شکل گرفت، به‌نوعی خاص از انسانیت تبدیل می‌شود که به خصوصیات ثابت و فطری آن تبدیل می‌شود. این نظریات نژادپرستانه توسط کسانی چون استوارت چمبرلین، مدیسن گرانت و فریدریک شگلگ چنین پرداخته شد که موفقیت‌های تمدن‌سازی توسط گروهی از افراد بشر که به نژاد آریا تعلق داشته‌اند به وجود آمده و علت انحطاط تمدن‌ها نیز به خاطر آمیزش با نژادهای دیگر- که از دید آنها پست محسوب می‌شدند- بوده است (دورانت، ۱۳۶۸: ۱۸۶). تنازع برای بقا یا به عبارت واضح‌تر جنگ راهی بود که این نظریات برای اثبات فضایل و کمالات نژاد آریایی پیش پای سیاستمداران قرار می‌دادند. از دید آنها نابرابری - که نابرابری نژادی هم یک نمونه از آنهاست- وضعیتی است که طبیعت در همه حوزه‌ها به آن تمایل دارد (بومر، ۱۳۸۰: ۷۵۸ و ۷۶۱). از دید این نظریه‌پردازان آن چه انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد و مبنای همبستگی اجتماعی و سیاسی می‌شود، همان خون و نژاد است (همان، ۷۶۰). از دید آنها همان گونه که تمامی فضایل و کمالات انسانی و استعداد تمدن‌سازی از آن نژاد آریا بود، نژاد سامی واجد تمام ویژگی‌های یک نژاد پست بود. یکی از اولین و بزرگترین نظریه‌پردازان این حوزه که اتفاقاً مدتها در ایران سمت‌های دیپلماتیک داشت، کنت دوگوبینو فرانسوی بود که به شیوه‌ای رادیکال از نژاد در تفاسیر تاریخی خود بهره می‌گرفت. گوبینو در رساله «عدم برابری نژادهای انسانی» عامل نژاد را مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در تاریخ انسان‌ها می‌داند و علت انحطاط و سقوط تمدن‌ها را در فساد نژادها جستجو می‌کند. وی که به شدت گرایش‌های ضدسامی داشت، تمام خصایل خوب را به نژاد آریا و تمامی صفات زشت را از آن نژاد سامی می‌داند (گوبینو، بی‌تا: ۹). وی که ایرانیان را از نژاد آریا برمی‌شمرد، علت انحطاط تمدن ایرانیان را اختلاط نژاد آنها با اعراب برمی‌شمرد (ناطق، ۱۳۶۴: ۱۱۹). نژاد آریا که در گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا به یکی از مهم‌ترین عناصر هویتی ایرانیان تبدیل شد، خود از کشفیات شرق‌شناسی بود. البته مفاهیم مربوط به آریا از زمان هخامنشیان و ساسانیان در ایران سابقه داشته و حمزه اصفهانی هم آن را به جای ایران به کار برده بود (Zia ebrahimi, 211: 454)، اما این مفهوم هیچ‌گاه معنای نژادی نداشته و اغلب به واحد سرزمینی اطلاق شده است. اصطلاح هندواروپایی که برای نامیدن زبان‌های اروپایی و آسیایی به کار می‌رفت، اولین بار توسط توماس یانگ در سال ۱۸۱۶ وضع شد (vaziri, 1993: 23). بعدها ریشه مشترک این زبان‌ها آشکار گردید (Leopold, 1974: 578). واژه آریا توسط آنکتیل دوپرون- که در سال‌های ۱۷۵۵-۱۷۶۱ م. در هند اقامت داشت و در مورد زبان‌های فارسی و سانسکریت تحقیق می‌کرد،- از کتاب اوستا کشف گردید. بعد از آن

این نظریه مسلم فرض شد که هر کسی که به این زبان مشترک، در هر کجای دنیا سخن می‌گوید، از نژاد آریان است (Sharma, 1993: 3). سرزمین آلمان به مهد ناسیونالیسم مبتنی بر نژاد تبدیل شد و این گفتمان در قرن نوزدهم به یک نظریه شبه‌علمی تبدیل شد. کسانی چون یوهان گوتفرد هردر، فیخته و بسیاری دیگر، مردم ژرمن را خلف تمام‌عیار آریایی‌های اولیه دانسته و تمامی ویژگی‌های جسمانی و خصوصیات اخلاقی و روحی آنها را در مردم آلمان می‌دیدند (برزون، ۱۳۸۷: ۶۷۷). این دیدگاه‌ها تأثیرات عمیقی بر سیاست‌مداران آلمانی چون ویلهلم قیصر و هیتلر داشتند (دایره المعارف ناسیونالیسم، ۱۳۸۸: ۱۲۷۷). به‌ویژه در طول جنگ جهانی اول، پان ژرمانیسم به سیاست اصلی آلمان تبدیل شد (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۸۰ و ۵۸) و در دوران بعد از جنگ و به‌ویژه در دوران جنگ جهانی اول به شکل نژادپرستی درآمد. ایرانیان از این کشف بزرگ شرق‌شناختی با آغوش باز استقبال کردند و از این امر به‌عنوان یکی از ارکان هویتی خود برای تشابه‌بخشی خود با اروپائیان و تمایزبخشی با اعراب و ترکان بهره جستند. تاریخ‌نگاری و ادبیات ناسیونالیستی سرشار از استناد جستن به آریایی‌نژاد بودن ایرانیان و تحقیر و توهین به اعراب به‌عنوان نژاد سامی گشت.

واکنش به تهدیدات هویتی پان‌ترکیسم

تقریباً از همان سال‌های اولیه قرن بیستم ایدئولوژیپان‌ترکیسم ابتدا از قفقاز و سپس از عثمانی به‌عنوان یک ایدئولوژی بدیل برای اندیشه اتحاد اسلامی سلطان عبدالحمید پدیدار گشت. با قدرت‌گیری کمیته «اتحاد و ترقی» ترک‌های جوان و بروز مسائل و مشکلات عثمانی‌گری، ایدئولوژی پان‌ترکیسم در بین تحصیل‌کردگان عثمانی و قفقازی شروع به گسترش کرد. کسانی چون آقچوراوغلو یوسف، ضیاء گوک آلپ و بعدها محمدمین رسول‌زاده به ایدئولوگ‌های آن تبدیل شدند. در طی جنگ جهانی اول و سال‌های بعد از آن، این ایدئولوژی دستاویزی برای سیاست‌های توسعه‌طلبانه و الحاق‌گرایانه امپراتوری عثمانی در قفقاز و آذربایجان شد. به‌ویژه بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ فرصتی خاص برای گسترش این اندیشه و به‌تبعان سیاست انضمام سرزمینی عثمانی‌ها به وجود آمد. مناطق شمال غربی ایران یکی از مناطق آماج ترک‌گراهای عثمانی و مساواتی‌های باکو قرار گرفت. در میانه آوریل ۱۹۱۸/ اواخر فروردین ۱۲۹۷، ارتش عثمانی دوباره به آذربایجان حمله کرد. یوسف ضیاء به‌عنوان مشاور سیاسی قشون عثمانی در تبریز یک حزب کوچک پان‌ترکیستی ایجاد کرد و روزنامه‌ای با نام «آذربایجان» را برای تبلیغ پان‌ترکیسم منتشر کرد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۲۰۵). این اقدامات عثمانی‌ها و اهداف توسعه‌طلبانه آنها با

واکنش بسیار گسترده و عاطفی شدید ایرانی‌ها مواجه شد و در صف مقدم این واکنشگران ایرانیان آذربایجانی قرار داشتند. عثمانی‌ها موفقیتی در جلب پشتیبانی مردم آذربایجان و تبریز به دست نیاوردند. دموکرات‌های ایرانی که در آغاز جنگ به تشویق آلمانی‌ها با عثمانی همراهی نشان داده بودند به مقابله برخاستند. ایرانشهر و فرنگستان در برلین و آینده در تهران در سلسله مقالاتی به نفی پان‌ترکیسم پرداختند. از آن جایی که خود مبلغین پان‌ترکیستی در ایدئولوژی خود بر نژاد ترک و برتری آن تأکید داشتند (شیرازی، ۱۳۹۵: ۵۲۲)، یکی از محورهایی که ایرانیان در مقابله با حملات ایدئولوژیک ترک‌گراها بهره می‌بردند، استفاده از مضمون نژاد و تمسک به آریایی‌نژاد بودن ایرانیان در مقابل نژاد ترک بود. آریایی بودن نه تنها اقوام فارس که ترک‌های آذربایجان را نیز شامل می‌شد که به‌زعم آنها به خاطر حملات قبایل ترک، دچار دگردیسی زبانی شده بودند. عاطفی‌ترین پاسخ را عارف قزوینی در اشعاری که سرود، داد و از نژاد آریایی ایران در تقابل با ترک‌ها دفاع کرد:

چه آذرها به جان از عشق آذربایجان دارم من این آتش خریدارم به جانم تا که جان دارم
مرا قومیت از زرتشت و گشتاسب بود محکم به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم

(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۱۴)

تقی آرائی کمونیست مشهور و بنیان‌گذار گروه پنجاه‌وسه نفر، در دوران جوانی خود به درج مقاله‌ای در مجله فرنگستان در برابر سیاست‌های الحاق‌گرایانه ترک‌ها واکنش نشان داد. وی با رد ادعاهای عثمانی‌ها، به دفاع از ایرانی‌ت زادگاه خود آذربایجان پرداخت. وی آذربایجان را مظهر آتشی مقدس دانست که روشنی‌بخش روح و نژاد ایرانی در طول تاریخ بوده است. آذربایجان «از قدیم مسکن اقوام آریان نژاد و یکی از مهم‌ترین مهدهای تمدن ایرانی بوده است» (نامه فرنگستان، ۱۳۰۳: ۲۴۷). محمود افشار در نشریه آینده خود سه عامل وحدت ملی ایرانیان، «وحدت دیانتی، نژادی و تاریخی» عنوان کرده و معتقد است که نژاد زرد و سامی در ملت بومی آریایی درآمیخته و ایرانیان وحدت نژادی خود را حفظ کرده‌اند (افشار، ۱۳۰۶: ۵۶۲ و ۵۷۴)

نمودار شدن هویت ملی مبتنی بر نژاد در بین ایرانیان

در طی جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن یکی از تکاپوهای ایرانیان بازتولید هویت ایرانی بود، در این برهه مؤلفه نژاد ایرانیان و این بار به‌صورت مشخص‌تر نژاد آریا توسط بسیاری از نویسندگان، شاعران و روزنامه‌نگاران مطرح شد و با تأکید فراوان بر آن، به یکی از مؤلفه‌های هویتی

ایرانیان تبدیل شد. چنین به نظر می‌رسد قائل شدن به عنصر نژادی در بنیاد هویت ایرانی، در پرتو ایدئولوژی‌های نژادی اروپا صورت می‌گرفت، زیرا در صورت اولیه هویت ملی ایرانی در دوران مشروطیت، اساساً نشانه‌ای از قائل شدن به وحدت نژادیه‌عنوان یکی از عناصر سازنده ملیت ایرانی دیده نمی‌شود (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۵۴). به نظر می‌رسد ایرانیان برلن‌نشین بیش از دیگران تحت تأثیر ناسیونالیسم مبتنی بر نژاد و فرهنگ آلمانی واقع شده باشند، به طوری که بازتاب آن در بررسی مضامین نشریات کمیته برلن و در آثار بعدی‌شان مشاهده می‌شود. در این سال‌های جنگ جهانی، میرزا محمود غنی‌زاده از شعرای آذربایجان که به حلقه کاوه در برلن پیوست و اشعاری وطنی سرود، در مثنوی هذیان خود آورده است که «فضایل آلمان‌ها به حکم المجالسه مؤثره، ما یک عده ایرانی و غیر ایرانی از هند و مصر و ترکیه و قفقاز را [که در برلین بودند]، سخت متنبه داشت و اثر غریبی در مزاج‌های ما کرده بود...» (غنی‌زاده، ۱۳۳۲: ۳۴).

در این دوران نظریه روح ملی مبتنی بر فرهنگ و نژاد در آلمان تعریف مسلط ملیت بود. در نظر هررد مورخ آلمانی ملت اجتماعی از مردم دارای فرهنگ، زبان و خصوصیات نژادی مشترک بود و مجموع این عوامل بود که روح ملت را پدید می‌آورد (بهنام، ۱۳۷۹: ۱۷۸). آثار نویسندگان آلمانی در باب شرق‌شناسی و ایران‌شناسی که با چنین رویکردی به نگارش درمی‌آمد، در نشریاتی چون کاوه نمود بارزی می‌یافت. کاوه در شماره‌های مختلف، بخشی را به معرفی و شرح این آثار اختصاص می‌داد. از جمله کتاب «Grundriss der iranischen Philologie» اساس زبان‌شناسی ایران» به قلم چند نفر از شرق‌شناسان آلمانی، کتاب ادبیات اوستا از گلدنر، ادبیات پهلوی قدیم اثر وست انگلیسی، ادبیات فارسی، اثر هرمان اته و بسیاری کتاب‌ها در باب تاریخ، ادبیات و جغرافیای ایران (کاوه، ۱۳۳۶: ش ۲۷). برسازای هویت ملی مبتنی بر نژاد آریا، بیش از کاوه در آثار حسین کاظم‌زاده معروف به ایرانشهر، از کوشندگان برلنی دیده می‌شود. ایرانشهر آشکارا یکی از عناصر اصلی هویت ایرانی را نژاد آریا معرفی می‌کند: «هر فردی که خون آریایی دارد و خاک ایران را وطن خود می‌شمارد، خواه کرد و بلوچ و خواه زرتشتی و ارمنی باید ایرانی شمرده و ایرانی نامیده شود» (ایرانشهر، ۱۲۹۲: ۷۵). نگاه ایرانشهر به هویت ملی، یک نگاه ذات‌گرا است که مسائل اخلاقی و روحی افراد به تبع نژاد آنها در جامعه و رفتار فردی و اجتماعی آنها بروز می‌یابد. وی تأکید دارد که «روح ایران همان روح عالی قدیم است» و تغییر خاصی در آن ایجاد نشده است (همان، ۲۰۶). «روح ایرانی مانند آئینه صاف تمام خصایص و فضایل مخصوص نژاد سربلند آریایی را در همه دوره‌های تاریخی خود هویدا و جلوه‌گر ساخته است. روح ایرانی همواره نمایشگاه تجلیات روح آریایی گردیده و در میان قرن‌های استیلا و وحشی‌گری و تخریبات، مزایای نژاد

هندواروپایی یعنی حدت، ذکاوت، سرعت انتقال، علو فکر، وسعت ذهن، بلندی خیال، فراوانی محصولات دماغی و قدرت تحلیل بردن و تربیت نمودن اقوام دیگر را همیشه نشان داده و نگاه داشته است. «(ایران‌شهر، بی تا، ۱۲) این دیدگاه نظریه تمدن‌سازی نژاد آریا را که نظریه‌پردازان نژادگرا عنوان می‌کردند، به یاد می‌آورد. ویحتی گاهی موارد از لزوم تصفیه خون ایرانی و روش‌های آن صحبت به میان می‌آورد (ایران‌شهر، ۱۳۹۳: ۴۳۵).

چنین به نظر می‌رسد که آلمان‌گرایی نویسندگان و شاعران ایرانی پلی برای نژادگرایی آنها بوده است. فعالان سیاسی و اجتماعی ایران در این دوران جنگ جهانی اول به تبلیغات دامنه‌داری به نفع آلمان دست زدند. این احساسات آلمان‌دوستی در شعر و جراید این دوره انعکاس ویژه‌ای یافته است. ادیب پیشاوری یکی از این شاعران بود که قیصرنامه را در اولین سال شروع جنگ جهانی مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت بر وزن شاهنامه فردوسی سرود. مضمون عمده این ابیات هواداری از آلمان و دشمنی با روس و انگلیس و ترغیب مردم به جانبازی و مبارزه در راه وطن بود. از جمله:

ز قیصر ببالید گیتی به فخر چو جمشید والا زتخت صطخر
ندانی که این قیصر ژرمن است که هشتم فلک در برش جوشن است
(ادیب پیشاوری، بی تا: ۱۱۵ و ۱۲۸)

وحید دستجردی نیز اشعار پرشوری را در وصف جنگاوری آلمان‌های سرود و دراویش اصفهان را وامی‌داشت آنها را در کوی و برزن بخوانند و مردم را بیشتر به شور آورند. کامیابی‌های آلمان‌در یکی از ترجیع‌بندهای دستجردی این‌گونه جلوه‌گر می‌شود:

به پنجه‌ی آهنین دولت آلمانیا فشرد چون حلق روس نای بریطانیا
کله‌ی اسلاو کوفت گرزهی ژرمانیا ایرانی، ای یادگار از کی و ساسانیا!
خیزو به میدان جنگ نشانه باش از نیا چو باب در فتح باب بکوش با جد و جهد
او در ادامه این شعر یگانگی نژادی ایرانیان را یادآور شده و می‌سراید:
ایرانی با ژرمن است متحد اندر نژاد هردو به میدان جنگ پیلتن و شیرزاد
(آرین پور، ۱۳۸۲: ۳۲۳)

ابراهیم پورداوود از ایرانیان برلنی و همکار نویسندگان کاوه و ایران‌شهر، به مدت نیم‌قرن ایران‌گرایی را ترویج نمود، در شرح‌حال پارسیان سروده:

دین و زبان و نژاد آنان نیکوست آنچه زما کاسته مانده در ایشان
(مصطفوی، ۱۳۷۲: ۳۴۷)

نماد آریاگرایی ناب و خالص در این سال‌ها کسی نیست، جز ابوالقاسم عارف قزوینی، شاعر و تصنیف‌خوان معروف. وی که از فعالان سیاسی و اجتماعی این دوره محسوب می‌شد و در مهاجرت ملیون به کرمانشاه و تشکیل دولت مقاومت ملی حضور داشت، به استانبول رفت؛ اما در آن جا با دیدن تبلیغات پان‌ترکیستی و سوءنظر ترک‌ها نسبت به آذربایجان، جایگاه آنها را از موضع یک متحد در جنگ به یک دشمن تغییر داد و نه تنها وی، بلکه میرزاده عشقی نیز در یک جریان ضد ترک‌گرایی، شروع به سرودن هجویه‌هایی علیه عثمانی و ترک‌ها نمودند. در این دوران توجه به پی‌جویی هویتی ایرانیان و به‌ویژه کنکاش در هویت نژادی با یک بار عاطفی و هیجانی خاصی همراه بود که اشعار عارف نمونه‌ای از چنین رویکردی است. عارف مطلع دیوانش را چنین شروع می‌کند:

به نام آن که اوستایش کتاب است چراغ راه دینش آفتاب است

مهین دستور دربار خدایی شرف بخش نژاد آریایی

شفق چون سرزند هر بامدادش پی تعظیم خور شادم به یادش

...چو من گر دوست داری کشور خویش ستایش بایدت پیغمبر خویش

در این ابیات هویت ایرانی از منظر باستان‌گرایی تبیین شده است و مؤلفه نژاد آریایی عامل تعیین‌کننده‌ای به شمار آمده است. عارف تلاش فراوانی دارد تا خلوص نژادی و پیوستگی تباری خود را به ایرانیان باستان و نژاد آریا اثبات نماید. در ادامه همین مطلع دیوانش می‌سراید:

ندارم هیچ اگر این فخر دارم که یک ایرانی والاتبارم

به خون دل زیم زین زیست شادم که ایرانی بود خون و نژادم

(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۲۱)

تأثیرپذیری عارف و هم‌فکرانش از نظریات نژادی عصر خود کاملاً هویداست. در زندگی‌نامه‌ای که عارف برای خودش تنظیم کرده، تلاش برای خالص نشان دادن نژاد و تبارش که به نظر به یک مسئله روحی و روانی برای وی تبدیل شده، محور اصلی زندگی‌نامه وی را تشکیل می‌دهد. عارف اجداد خود را «کله‌بزی یا مراغی» می‌نامد که «ایرانی نژاد» هستند. آن‌ها که در مناطق الموت و رودبار زندگی می‌کنند، هر چند ظاهراً اسلام آورده‌اند، اما هم‌چنان بر دین نیاکان خود پای‌بند هستند. از دید عارف بشره آن‌ها پاک نژاد و خون آنها را ظاهر می‌کند. در توصیف پسر عمیش روشن که از نظر وی یک ایرانی پاک نژاد بود و یادآور «روح پاک نیاکان و همه ایرانیان پاک نژاد دوره جهان‌داری و جهان‌بانی با عظمت ایران» بود. در تعصب به خون و نژاد خویش می‌گوید من همه چیز وطنم را دوست می‌دارم و به پاک‌ی خون و نژاد خویش نیز اطمینان دارم. همان کشش و تعصب نژادی است که مرا وادار به شناگویی

از پیغمبر پاک‌نهاد ایران نموده‌است. افتخار دارم که پدران من پشت‌به‌پشت، پدر بر پدر دارای آیین پاک ایران کهن و خون ایرانی بوده که همان خون تا آخرین نفس در شریان من جریان خواهد داشت: خون ایرانی پاک است چنان کز پاکی گر بریزیش مبدل به دگر خون نشود (همان، ۲۳۷ و ۲۳۸)

محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) از فعالان مشروطه‌خواه که اندیشه‌هایی عمیق‌تر از دیگر شاعران نام‌برده داشت، در طرفداری از آلمان و نژادگرایی دست‌کمی از آنها نداشت. او نیز در جریان جنگ جهانی اول و در جو آلمان‌گرایی مردم کشورش همراه با آنها این‌گونه از پیروزی آلمان‌ها ابراز خرسندی می‌کند:

قیصر گرفت خطه‌ی ورشو را در هم شکست حشمت اسلو را
(بهار، ۱۳۸۲: ۲۳۰)

این حس نژادگرایی بهار، به شکلی جدی‌تر هنگامی بروز می‌کند که برانگیختن خون کیانی ملت آریایی ایران را مانند ژرمن‌ها آرزو می‌کند. سند این ادعا قصیده‌ای است که در سال ۱۲۹۴ خورشیدی هم‌زمان باجنگ جهانی اول با عنوان «ای مردم ایران» سروده که در آن هم مضامین تفاخر نژادی حضور دارد و هم ادعای قرابت نژادی دو ملت آریایی‌نژاد ایران و آلمان:

ای هم‌وطنان کینه وی تا کی و تا چند کو عرق نژادی، کو آن عصبیت
... امید که جنبش کند این خون کیانی در ملت آریین
گیرند ز سر مرد صفت تازه‌جویی چون مردم ژرمن
در ملک نگه‌داری و در ملکستانی کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن
دارند بسی بر ورق دهر نشانی (همان، ۲۳۵)

این اندیشه او تا آنجایی پیش می‌رود که در زمان هرج و مرج تهران وقتی از او دلیل انقلاب خراسان را جو یا می‌شوند، علت را در خون پاک ایرانی می‌جوید:

جایی که پایتخت بلرزد از چند تن منافق جانی
نخروشداز چه ملک خراسان با خون پاک و عرق کیانی
(همان، ۲۸۳)

اندیشه‌هایی از این دست برای هویت‌سازی دولت پهلوی به میراث رسید. در دولت پهلوی عناصر اصلی‌سازنده ملیت ایرانی عبارت بودند از زبان فارسی، نژاد آریایی، تاریخ مشترک و شاه‌دوستی. در این گفتمان ملت ایران از «اصل پاک نژاد آریایی» دانسته شد که نژادهای دیگر را در خود حل کرده و همچنان اصالت خود را حفظ کرده است. فروغی در خطابه تاج‌گذاری رضاشاه وی را پادشاهی «ایرانی

نژاد» خواند (مکی، ۱۳۶۶: ۴۰). در این دوران بسیاری از نظریات نژادی که در اروپا پرورده شده بود، در بسیاری از کتب و مجلات ایرانی انعکاس یافت و به‌طور کلی به یک اندیشه همه‌گیری تبدیل شد که لاقلاً اقشار تحصیل کرده جامعه آن را پذیرا شدند. با وجود این که بعد از جنگ جهانی دوم آریاگرایی در غرب مورد نقد جدی قرار گرفت و تقریباً از صحنه سیاسی و اجتماعی ناپدید شد اما برعکس در ایران هنوز هم یک گفتمان هویتی مؤثر و پابرجاست.

نتیجه

این مقاله با عنایت بر رویکرد برساخت‌گرایی درصدد پاسخ به این سؤال بود که جنگ جهانی اول چه تأثیریدر برسازای هویت ایرانی مبتنی بر نژاد در ایران داشته است. برای پاسخ به این سؤال با بررسی منابع و شواهد موجود این نتیجه به دست می‌آید که حوادث و وقایع سیاسی و اجتماعی سال‌های جنگ جهانی اول و نیز اندیشه‌های عرضه شده در طی آن منجر به بازتولید هویت ایرانی با تأکید بر مقوله نژاد آریا گردید. ایرانیان در این سال‌ها به خاطر مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه روس و انگلیس به دنبال نیروی سوم یعنی آلمان چرخیدند. در این بین اندیشه‌های نژادی اروپا در این سال‌ها به خاطر ارتباط با آلمانی‌ها مورد توجه ایرانیان واقع گردید و این اندیشه‌ها با توجه به شرایط روحی و روانی ایرانیان آنها را متأثر کرد. واکنش به تبلیغات و تهدیدات پان ترکیستی نیز از عوامل مؤثر بر گرایش ایرانیان به اندیشه‌های نژادی گردید. این اندیشه‌ها توسط طیفی از نویسندگان، شاعران و روزنامه‌نگاران با شور عاطفی فراوان مورد اقبال و پشتیبانی قرار گرفت و با روی کار آمدن دولت پهلوی به یکی از ارکان هویتی دولتی تبدیل گردید.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷)، جنگ جهانی اول؛ ایران و جنگ جهانی اول، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۷)، دولت موقت ایران؛ ایران و جنگ جهانی اول، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
- ادیب پیشاوری، سید احمد (بی‌تا)، قیصرنامه، مجموعه کتاب‌های خطی مجلس شورای اسلامی، به شمار ثبت: ۸۷۶۶۶.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۵۰)، از صبا تا نیما، تهران، ج ۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران: نشر نی.
- اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳)، نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- اوکانر، فردریک (۱۳۷۶)، از مشروطه تا جنگ جهانی اول (خاطرات کنسول انگلیس در تهران)، ترجمه حسن زنگنه، تهران، نشر شیرازه.
- ایران‌شهر، حسین کاظم‌زاده (بی‌تا)، تجلیات روح ایرانی در ادوار تاریخی، بی‌نا.
- باست، الیور (۱۳۷۷)، آلمانی‌ها در ایران، ترجمه حسین بنی‌اسد، تهران، نشر شیرازه.
- بر، وین (۱۳۹۵)، برساخت‌گرایی اجتماعی و تحلیل گفتمان، در تحلیل گفتمان سیاسی، گردآوری و ترجمه امیررضایی پناه و سمیه شوکتی مقرب، تهران، انتشارات تپسا.
- برزون، ژاک (۱۳۸۷)، پانصد سال حیات فرهنگی غرب، ترجمه ابو تراب سهراب، تهران، انتشارات نگاه.
- بشیریه، حسین، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، ناقد، ش ۲، ۱۳۸۳.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۸۲)، دیوان، تهران، نشر آزاد مهر.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۷۹)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیرکبیر.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۹)، برلنی‌ها، تهران، نشر فرزاد.
- جرج، لنزوسکی (۱۳۵۳)، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، تهران، انتشارات جاویدان.
- دائرةالمعارف ناسیونالیسم (۱۳۸۸)، زیر نظر الکساندر ماتیل، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، ج ۳، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- دورانت، ویل (۱۳۸۰)، درس‌های تاریخ، ترجمه محسن خادم، تهران، انتشارات ققنوس.
- رایت، دنیس (۱۳۸۵)، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، نشر اختران.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، دیوان، به کوشش مهدی نور محمدی، انتشارات سنایی.

غنی‌زاده، میرزا محمود (۱۳۳۲ ق.)، آثار منظوم غنی‌زاده، به کوشش فضل‌الله غنی‌زاده، تهران، چاپ اختر شمال.

فوران، جان (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
 کاتم، ریچارد (۱۳۷۸)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر.
 کارلوترزینو، پیو (۱۳۶۳)، رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
 کدی، نیکی (۱۳۷۵)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 کسروی، احمد (۱۳۷۸)، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر.
 گوینو، آرتور دو (بی‌تا): *تاریخ ایران/ ایرانیان*، ترجمه ابو تراب خواجه‌نوریان، چاپ شرکت مطبوعات.
 لوفان بومر، فرانکلین (۱۳۸۰)، *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

ماپرلی، جیمز (۱۳۶۹)، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران، رسا.
 مصطفوی، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، زندگی و زمانه استاد پورداوود، بی‌جا، ناشر مؤلف.
 مکی، حسین (۱۳۶۶)، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۶، نشر ناشر، تهران.
 ناطق، ناصح (۱۳۶۴)، *ایران از نگاه گوینو*، انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار.
 هدایت، مهدی قلی (۱۳۷۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران، انتشارات زوار.
 یزدانی، سهراب (۱۳۹۱)، *اجتماعیون عامیون*، تهران، نشر نی.

نشریات:

ایران‌شهر، جلد ۲، ش ۴، ا دی‌ماه ۱۳۹۲.
 کاوه، شماره ۲۷، ۳ رجب ۱۳۳۶ ق.
 نامه فرنگستان، ش ۵، س ۱، ۱۳۰۳

Joan, leopold (1974), biritish applications of the aryan theory of race to india(1850-1870), he english historical review, vol 89, no 352, (jul)..

Sharma, R.S. (1993), Aryan problem and horse, social scientist, vol.21, no.7/8, (jul-aug)

Vaziri, mostsfa, (1993)iran as imagined nation, new York, paragon house.

Ward, steven r. (2009),immortal; a military history of iran and its armed forces, Washingtond.c.,Georgetown university press.

Zia-ebrahimi, reza (2011), self-orientalization and dislocation: The use and abuse of the Aryan discourse in Iran, *Iranian studies*, Vol. 44, num 4, July.